

دیگر از علویان مغرب، دانسته و حتی آن را سلسله الذهب نامیده‌اند (برای نمونه ← حسین مؤنس، همانجا؛ یفرنی، ص ۲۸۸). به گفته ناصری (ج ۶، ص ۱۳)، حسن بن قاسم در حجاز متولد شده و اصل او از یثیع الثخل، واقع در سواحل بحر احمر، بوده است.

بنابر منابع اولین فرد از خاندان علوی که وارد مغرب شد، حسن بن قاسم بود. لذا او را الحسن الداخل لقب داده‌اند (← حسین مؤنس، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ زیب، ج ۴، ص ۸۱). درباره سال ورود حسن بن قاسم به مغرب روایات مختلفی نقل شده است. عده‌ای زمان ورودش را ۶۶۴ ذکر کرده‌اند (← ضعیف، ص ۵؛ ناصری، ج ۶، ص ۱۴؛ حسین مؤنس، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۲۴). به روایتی نیز ورود او در دوران حکومت سلطان یعقوب بن عبدالحق مرینی (۶۵۶-۶۸۵) بوده است (ناصری، همانجا؛ قس یفرنی، ص ۲۸۹؛ مشرفی، ج ۱، ص ۲۰۹، که ورود او را در زمان دولت ابی بکر بن عبدالحق نوشته‌اند). عبد‌الله بن محمد عیاشی (متوفی ۱۰۹۰) نیز در سفرنامه‌اش (ج ۱، ص ۲۸۳) نوشته است که حسن بن قاسم در سده هفتم وارد مغرب شد. ناصری، مورخ معاصر، نیز (ج ۶، ص ۱۴) ادعای برخی مورخان را مبنی بر ورود حسن بن قاسم به مغرب در سده ششم، نپذیرفته است.

درباره سبب ورود حسن بن قاسم به مغرب روایات گوناگونی ذکر شده است، از جمله اینکه کاروانی از حجاج مغرب، به سرپرستی ابوالبراهیم سجلماسی، پس از بهجا آوردن حج، وارد یثیع الثخل شدند و چون اوضاع اقتصادی در سجلماسه خوب نبود از حسن بن قاسم خواستند تا برای تبرک همراه آنان به مغرب برود (← همان، ج ۶، ص ۱۴-۱۵؛ بورگه، ج ۱، ص ۱۴۶).

به این ترتیب، حسن بن قاسم وارد سجلماسه، پایتخت تافیلالت^۵، شد و محل توجه مردم قرار گرفت و اندکی بعد، با دختر ابوالبراهیم، ازدواج کرد و در مکانی به نام المصلح ساکن شد (ناصری، همانجا؛ حسین مؤنس، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۲۴).

دولت مرینیان برای حسن بن قاسم و خاندانش احترام بسیاری قائل بودند. حسن بن قاسم صالح و نیکوکار و به پرهیزکاری مشهور بود (ناصری، همانجا؛ زیب، ج ۴، ص ۸۲).

حضور او در مغرب سبب تحولات اجتماعی و دینی و سیاسی گشت که مغرب را از دیگر مناطق متمایز می‌ساخت و عاملی برای ظهور حرکتی اسلامی - علوی در قالب شرافت قریشی شد که به تشکیل دولت اسلامی بزرگ مغرب انجامید (حسین مؤنس، همانجا؛ غنیمی، ج ۳، جزء ۶، ص ۳۵۲). حسن بن قاسم در علوم گوناگون، به‌ویژه علم بیان، دست داشت (ناصری، همانجا؛ ضعیف، ص ۶).

کوهستان به گیلان رفته و گوشه‌نشینی اختیار کرده بود. مدعیان حکومت نیز در طبرستان به نزاع مشغول بودند. در این گیرودار، ماکان آمل را گرفت و در اوایل ۳۱۴ داعی، به درخواست ماکان، به آمل رفت (← همان، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۹۲). در ۳۱۶، ری و سپس قزوین و ابهر و زنجان و قم در حیطه تصرف علویان درآمد. در آن هنگام، نصر بن احمد، اسفارین شیرویه را، که به سامانیان پیوسته بود، برای مقابله با آنان به طبرستان فرستاد. ماکان از همراهی با داعی خودداری کرد و داعی را به امید یاری مردم آمل، با سپاهی اندک به مقابله با اسفار فرستاد، اما با فتوای ابوالعباس فقیه، اهالی آمل از داعی حمایت نکردند (مسعودی، ج ۵، ص ۲۱۶؛ صابی، ص ۳۷؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۹، ۲۹۲). سرانجام، داعی در رمضان ۳۱۶ به دست مرداویج^۶ بن زیار در حالی که به نماز ایستاده بود، کشته شد. با مرگ داعی، به نام خلیفه عباسی و امیر سامانی سکه زدند و خطبه خواندند و حکومت علویان به پایان رسید (حمزه اصفهانی، ص ۱۵۳؛ صابی، ص ۳۷-۳۸). ابوالقاسم محمد بن حسن مشهور به ابو عبد الله داعی (متوفی ۳۶۰)، که حاصل ازدواج حسن بن قاسم با دختر فیروز دیلمی بود، بعدها خود امارتی زیدی در طبرستان تشکیل داد (← ناطق بالحق، ص ۶۴-۷۴).

منابع: ابن اثیر؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران [?] ۱۳۲۰ ش؛ ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، چاپ نزار رضا، بیروت [?] ۱۹۶۲؛ حمزه بن حسن حمزه اصفهانی، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلوة والسلام، برلین ۱۳۴۰؛ ابوالبراهیم بن هلال صابی، کتاب المنتزع من الجزء الاول من الکتاب المعروف بالتاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة، در اخبار ائمة الزیدیة فی طبرستان و دیلمان و جیلان، چاپ ویلفرد مادلونگ، بیروت: المعهد الالمانی للابحاث الشرقة، ۱۹۸۷؛ اسماعیل بن حسین مروزی علوی، الفخری فی انساب الطالبیین، چاپ مهدی رجانی، قم ۱۴۰۹؛ مسعودی، مروج (بیروت)؛ یحیی بن حسین ناطق بالحق، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، چاپ محمد کاظم رحمتی، تهران ۱۳۸۷ ش؛

ET², suppl. fusc. 5-6, Leiden 1982, s.v. "Al-Hasan b. al Kāsim" (by W. Madelung).

/محسن رحمتی/

حسن بن قاسم بن محمد، نیای شرفای علوی مغرب.

نسب او با حدود پانزده واسطه به محمد بن عبد الله نفس زکیه^۷ و از طریق او به حسن مثنی و سپس امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد (← ضعیف، ص ۶؛ حسین مؤنس، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۲۳؛ ناصری، ج ۶، ص ۱۱-۱۲). مورخان مغربی نسب شرفای علوی را خالص تر از نسب سعدیان^۸، شاخه‌ای

و هب نیز از آن پس به خدمت امیرمؤمنان درآمد.

کنیه حسن بن محبوب، ابوعلی (طوسی، ۱۴۲۰، همانجا) و لقبش سُرّاد یا زَرّاد (برقی، ص ۱۱۸، ۱۲۶؛ طوسی، ۱۴۲۰، همانجا) به معنای زره‌ساز (ابن منظور، ذیل «زرد» و «سرد») است که یادگار پیشه جدّ اعلایش، و هب، است (کُشّی، همانجا). وقتی به امام رضا علیه‌السلام گفته شد حسن بن محبوب زَرّاد از جانب آن حضرت نامه‌ای آورده است، حضرت وی را تأیید و توصیه کرد به وی سُرّاد بگویند، چنان‌که خدای تعالی در قرآن (سبأ: ۱۱) زره‌سازی را به سُرّاد تعبیر کرده است (کُشّی، ص ۵۸۵). تولد او - بنا بر اینکه به هنگام وفات، ۷۵ یا ۹۵ ساله بوده باشد - (ع ادامه مقاله) - سال ۱۲۹ یا ۱۴۹ بوده است. به نظر می‌رسد با توجه به روایات او از کسانی همچون ابوحمزه ثمالی* (ع ادامه مقاله)، در نوجوانی به فراگیری حدیث پرداخته است. شاید تشویق پدرش، محبوب، نیز در تعلّم حدیث مؤثر بوده، چنان‌که کُشّی (همانجا) از راویان شیعه شنیده است که محبوب بابت هر حدیثی که پرسش از علی بن رناب می‌نوشت، یک درهم به او جایزه می‌داد. سالها بعد، او و سه راوی بزرگ دیگر ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث بودند (طوسی، ۱۴۲۰، همانجا).

وی در حدیث، از معتمدترین راویان شیعه است و همه رجالیان و محدثان متقدم و متأخر در وثاقتش متفق‌اند (از جمله طوسی، ۱۴۲۰، همانجا؛ ابن داوود حلّی، ص ۷۷؛ علامه حلّی، ص ۳۷؛ مجلسی، ص ۵۹). نام او در طبقه اصحاب امام کاظم (ع برقی، همانجاها؛ طوسی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۷)، اصحاب امام رضا (ابن ندیم، ص ۲۷۶؛ طوسی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۲) و اصحاب امام جواد علیهم‌السلام (ابن ندیم، همانجا) آمده است. کُشّی (ص ۵۵۶) وی را یکی از شش فقیه از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما‌السلام می‌شمارد که به گفته او، طایفه شیعه بر صحت روایات و علم و فقاہتشان و دو گروه شش نفری دیگر اجماع دارند. البته برخی به جای حسن بن محبوب، حسن بن علی بن فضال و فضال بن ایوب آزادی یا عثمان بن عیسی راوسی را در این دسته جای داده‌اند (کُشّی، همانجا؛ نیز ع اصحاب اجماع*). به نوشته مامقانی (ج ۲، ص ۳۶۰) و برخی از فقها، از جمله شهید ثانی و محقق سبزواری، بر آن بوده‌اند که وی همانند محمد بن ابی عمیر جز از روایان فقه، ارسال حدیث و حذف واسطه نمی‌کند، و این بالاترین درجه اعتماد به راوی است (نیز ع ج ۲، ص ۳۶۰، پانویس ۲-۱). نام او در طریق قریب به سه هزار حدیث از کتب اربعه شیعه دیده می‌شود (ع خوبی، ج ۵، ص ۹۲، ۳۳۲-۳۷۴، ج ۲۳، ص ۱۹، ۲۳۷-۲۸۴). این روایات، به ترتیب فراوانی، درباره اصول عقاید اسلامی و معارف شیعی (توحید، نبوت و انبیا، امامت، آخرت و...)، اخلاق و آداب

وی دوازده سال در مغرب زندگی کرد و در آغاز سده هشتم درگذشت (ضعیف، همانجا؛ دادی، ص ۱۹). تاریخ وفات وی دقیقاً معلوم نیست و آنچه یقینی در این باره استنباط کرده، بی‌اساس است (ع ناصری، ج ۶، ص ۱۶). مردم سجلماسه درباره مدفن وی با یکدیگر نزاع کردند و سرانجام او را وسط شهر سجلماسه، با فاصله یکسانی از محل اقامت قبایل مختلف، به خاک سپردند (همانجا؛ نیز ع دادی، همانجا). حسن بن قاسم یک فرزند به نام محمد از خود به جا گذاشت. محمد نیز یک فرزند به نام حسن داشت که سلسله شرفای علوی مغرب از آن دو به وجود آمد (یفرنی، ص ۲۹۲؛ بورگه، ج ۱، ص ۱۴۷).

منابع: سعید بورگه، دور الوقف فی الحیاة الثقافية بالمغرب فی عهدالدولة العلویة، [رباط] ۱۹۹۶/۱۴۱۷؛ حسین مؤنس، تاریخ المغرب و حضارته، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲؛ ماریه دادی، «ورقة حول شخصية السلطان المولى محمد الأول»، در ندوة الحركة العلمية فی عصرالدولة العلویة الی اواخرالقرن التاسع عشر، وجدة: جامعة محمد الأول، كلية الآداب والعلوم الانسانية، [۱۹۹۵]؛ نجیب زیب، الموسوعة العامة لتاریخ المغرب و الاندلس، بیروت ۱۹۹۵/۱۴۱۵؛ محمد بن عبدالسلام ضعیف، تاریخ الضعیف: تاریخالدولة السعیدة، چاپ احمد عمارى، [رباط ۱۴۰۶/۱۹۸۶]؛ عبداللّه بن محمد عیاشی، الرحلة العیاشیة: ۱۶۶۱-۱۶۶۳ م، چاپ سعید فاضلی و سلیمان قرشی، ابوظبی ۲۰۰۶؛ عبدالفتاح مقلد غنیمی، موسوعة تاریخ المغرب العربی، قاهره ۱۹۹۴/۱۴۱۴؛ محمد بن محمد مشرفی، التحلل البیّنة فی ملوکالدولة العلویة، وعد بعض مفاخرها غیر المتناهية، چاپ ادریس بوهلیله، رباط ۲۰۰۵؛ احمد بن خالد ناصری، کتاب الاستقصا لأخبار دول المغرب الاقصى، چاپ احمد بن جعفر ناصری، دارالبیضاء ۲۰۰۱-۲۰۰۵؛ محمد صغیر بن محمد یفرنی، نزهة الحادى باخبار ملوکالقرن الحادى، چاپ هوداس، پاریس ۱۸۸۸، چاپ است رباط [بی‌تا].

/ لیل خان احمدی /

حسن بن محبوب، راوی و فقیه برجسته امامی و از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام. لقب وی سُرّاد / زَرّاد است. خاندان وی چندین نسل مقیم کوفه و دارای پیوند ولاء (وابستگی حمایتی) با قبیله بجلیه* کوفه بودند و به همین سبب او را کوفی بجلی (آقابزرگ طهرانی، ج ۲۱، ص ۶۹) یا مولای بجلیه (طوسی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۲؛ همو، ۱۴۲۰، ص ۱۲۲) نیز خوانده‌اند. کُشّی (ص ۵۸۴) از نوّه او، جعفر بن محمد بن حسن، نقل کرده که جدّ سوم حسن، و هب، که اهل یسند و برده رسمی جریر بن عبداللّه بجلی* بود، از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام درخواست کرد وی را از جریر بخرد. جریر که می‌دید با فروش و هب او را کاملاً از دست می‌دهد، آزادش کرد تا به این ترتیب میان خود و قبیله اش بجلیه با و هب و دودمانش، وابستگی (ولای عتق) برقرار شود.